مجموعهٔ غزل «نیست» همان سنت معناگرایی فاضل نظری در سرودن شعر را ادامه می‌دهد

عشق علیه تحجر

عاطفه جعفری
دبیر گروه فرهنگ

روی بنری نصب شده روبه‌روی سالن، نوشته‌اند «رونمایی کتاب «نیست»»، تفاوت در این برنامه از همین بنر مشخص است. قرار است تازه‌ترین کتاب فاضل نظری با حضور مخاطبانش رونمایی شود. سالن از مخاطبان این شاعر پر شده و روی سن فقط یک صندلی گذاشته‌اند. اینجا هم همان تفاوت باز خودش را نشان می‌دهد. چراغ‌های سالن خاموش و یک ویدئو پخش شد: «اینجا نه سخنران داریم نه مجری. اینجا مراسم رونمایی از کتاب هم نیست. فقط یک چیز مهم است و آن شمایید که با مهر و همدلی اینجا گردهم آمدیم...» فاضل نظری با تشویق حاضران روی سن می‌رود و خودش هم همان حرف‌های داخل ویدئو را تکرار می‌کند: «اینجا قرار نیست من صحبت کنم، شما خودتان میز بان هستید و میکروفن در بین شما می‌چرخد تا حرف‌هایتان را بشنویم.»

پرچمدار حوزه ادبیات

اولین نفر پســـری که خودش را دهه شصتی معرفی می‌کند، می‌گوید: «من از شما سؤالی دارم و برای طرح سؤال باید به دهه ۸۰ برگردم. آن زمان، سن و سال کسانی که در حوزه شعر حضور داشتند با الان متفاوت بود. اما ما یکباره شاهد تولدی از شعر بودیم که از سمت شما اتفاق افتاد، گریه‌های امپراتور ۸۱ تا ۸۳ متولد شد و سؤالم از شما این است که چطور این اتفاق افتاد؟ در مورد پیدایش این جریان صحبت کنید. چون فکر می‌کنم کسی که پرچمدار صلح و دوستی بین مردم و حوزه ادبیات شد، شما بودید.»

فاضل نظری قبل از پاســـخ دادن به این سؤال با اشاره به اینکه هر چیزی در این دنیا می‌بینیم از لطف خداست، گفت: «این کار دنیاست. حضرت موسی رفت آتش بیاورد، پیغمبر شـــد. من نمی‌خواهم مرور کنم که چه شد؟ اما اتفاقات زیادی افتاد. واقعاً روزی که اولین کتابم را منتشر کردم، فکر نمی‌کردم ۸ کتاب بنویســـم. این سؤال ما واقعاً جواب ندارد جز لطف خدا، خدااگر بخواهد یک اتفاقی می‌افتد. شما هر چقدر بخواهید تبلیغ کنید اما اگر خدا نخواهد، چیزی جابه‌جا نمی‌شود. زندگی پر از لحظه‌هایی است که ما فکر می‌کنیم در آن نقش داریم. خدا کمک کرد که خلوتی به من داد تا بتوانم همین کتاب «نیســـت» را منتشـــر کنم. قبلاً در جلسات رونمایی کتاب‌هایم بغض گلویم را می‌گرفت و فکر می‌کردم همه چیز دیگر تمام شده. اما امروز این حس به من دست نداده و خیلی خوشحالم که اینجا هستم.»

شعر در دهه ۷۰

این شاعر در ادامه با بیان اینکه من کاری نکردم و فقط شعر گفتم، ادامه داد: «در روزگاری که من کتاب اولم را چاپ کردم، شعر داشت به سمت دیگری می‌رفت. در شعر دهه ۷۰ از کلماتی مانندتر، تلفن و قورباغه استفاده می‌شد. یادم می‌آید که شعر بحران مخاطب داشت، همان زمان به من می‌گفتند این چیزهایی که می‌نویسی، حافظ و سعدی گفته‌اند. جوابم این بود که من این مدل شعر را دوست دارم. یک بزرگ نازنینی که زمانی یک شعر هم برای من سرود، آن زمان می‌گفت، تو مگر چند ســـال زندگی کردی که می‌گویی سجده کردن تو به جز مبارزه با آفریدگارت نیست (اشاره به یکی از غزل‌های فاضل نظری). مگر چند سال است که نماز می‌خوانی؟ این دوست‌مان به شوخی این را گفت، چون آن زمان پذیرش این مدل شعر وجود نداشت. من فکر می‌کنم شعر یک لذت است و حتماً در مورد آن صحبت می‌کنم. بگذارید نفر بعدی صحبت کند؛ بعد در ادامه از لذت شعر می‌گویم.»

دختری از جایش بلند شد تا صحبت کند و خودش را یک شاعر نوپا معرفی کرد و گفت: «شما در کتاب جدیدتان یک بیتی دارید با این عنوان:

اندوه عشق تا ابد ای دوست با من است
هر وقت شعر تازه‌تری خواستی بگو

آیا شد که به بحران الهام برخورد کنید؟ اصلاً این الهام از کجا می‌آید؟»

حقیقت شعر، معناست

فاضل نظری حرف‌های قبلی‌اش در مورد لذت بردن از شعر را ادامه داد و گفت: «همان طور که گفتم اول لذت را بگویم بعد به سراغ این صحبت برویم. لذت غذا خوردن، لذت نوشیدن، لذت خوابیدن، این‌ها در واقع لذت نیست این‌ها دفع الم و اندوه است. لذت شاید یکی از جلوه‌هایش به زمانی برگردد که شما در حال خواندن یک کتاب یا دیدن یک فیلم هستید، می‌گویند بیایید غذا بخورید، جواب شما این است که الان می‌آیم. اما در واقع در حال لذت بردن از آن کتاب و فیلم هستید. غذای روح معنا و اندیشه است. شعر از جنس لذت است. اگر بخواهم سؤال این دوست عزیزمان را جواب بدهم باید بگویم که شعر یک پیکره دارد و یک وجود. شعر این مدلی راحت می‌توان سرود، چون بالاخره شعر گفتن فرمولی دارد. اما این‌ها شبه‌شعر هستند، مثلاً یکی از فرمول‌هایش این می‌شود که می‌گوییم مؤلفه ایکس که همه آن را پذیرفتند نفی‌اش کنیم، دیوانه کسی است که دیوانه نیســـت. یا سیاه رنگی است که سیاه نیست. این‌ها ظاهر شعر است. حقیقت شعر، معناست. معنا با مضمون فرق دارد. شما وقتی می‌خواهید یک معنایی را بگویید مثلاً می‌خواهید بگویید من غمگینم، هزاران مضمون برای آن وجود دارد اما معنا در این شعر غم است.

در آغوش وداعم با تو هر بوسه‌ای امشب
هجوم تلخی معنا است بر شیرینی مضمون

مضمون بوســـه و شیرین اســـت، اما معنا جدایی و تلخی را در این بیت نشان می‌دهد؛ بنابراین باید شعر خلق شود. البته من این ادعا را در مورد چیزهایی که نوشـــتم، ندارم. اما آن چیزی که باعث می‌شود تا مخاطب با آن ارتباط بگیرد، معناست. اینکه امروز بخواهم یک شعری بگویم و نشده باشد، بارها پیش آمده است. ممکن است شعری را گفته باشم و دوستش نداشتم و منتشر نکردم. بعضی وقت‌ها، شعرهای زیادی را در یک روز گفتم و این را هم لطف خدا می‌دانم. اگر چیزی شنیده می‌شود و می‌چرخد، معنایش خوب است. امروز روز شعرهای خوبی شنیده می‌شود.»

شعرگفتن در میان‌سالی متفاوت با جوانی

او با یادی از محمدعلی بهمنی گفت: «آقای بهمنی شعری دارد که می‌گوید:

من زنده‌ام هنوز و غزل فکر می‌کنم...

بعد از اینکه کمی به میان‌ســـالی رســـیدم تازه معنای این شعر را متوجه شدم. بالاخره آدم در هر رده سنی‌ای یک مدل شعر می‌گوید. شعر جوانی با میان‌سالی حتماً متفاوت است.

فاضل نظری الان رویش نمی‌شـــود، بگوید رسید لب به لب و بوسه‌های ناب زدیم. الان به جای اینکه از معشوق حرف بزنم و شعر بگویم از عشق می‌سرایم. حرف همان است اما مدل دیگری می‌گویم.

با لب سرخت مرا یاد خدا انداختی
روزگارت خوش که از میخانه، مسجد ساختی

اگر پیر شوم احتمالاً همین را هم نمی‌توانم بگویم!»

ســـؤال بعدی از زندگی شخصی این شاعر بود و بازنمایی اشعارش، در جواب گفت: «کاش سؤال نپرسید. مثلاً شعرهایتان را بخوانید. اما بگذار یک جواب به این سؤال بدهم، شاعری گزارشگری نیست، البته گاهی ممکن است وضعیت تأثیری در شـــعر یک شاعر داشته باشد. در همین کتابم یک شعری دارم که رو به دیوار فحش ادبی دادم.

دیدمت همسفره کفتارهای مرده‌خوار
سگ در این صحرا شرف دارد به شیری مثل تو
دور باد از ببرهای سرفرازی مثل ما
دوستی با خوک‌های سر به زیری مثل تو

اما اینکه شعر همه‌اش گزارش باشد و تابع حالت جسمی و تجربه‌های آنی شاعر باشد، این طور نیست. معانی متعالی روح را درگیر می‌کند. این کار کارگرهای ادبیات است. البته کارگری کار خوبی است. اما در اینجا منظورم این است که معماری کار شـــاعر است. مثلاً من هیچ وقت متوجه نمی‌شوم چطور می‌شود بعد از یک اتفاق با مناسبت، سریع شعر گفت. عمق و ماندگاری این شعر هم به اندازه آن اتفاق اســـت. حافظ وقتی می‌خواهد از آب بگوید، نمی‌گوید یک بطری اینجاست، می‌گوید آب اینجاست، دورتر می‌ایستد، می‌گوید روشنایی اینجاست، باز دورتر می‌رود و می‌گوید، زندگی اینجاست. برای همین است که با شعر حافظ، فال گرفته می‌شود. گاهی اوقات بعضی‌ها که دوست و عزیز من هم هستند، به من می‌گویند فاضل در مجموعه شعرش این کار را کرده، ولی باید این کار را می‌کرد. مگر من تصمیم می‌گیرم که این کار را بکنم؟ این حس و حال من است. حتماً باید تصمیم بگیرم که شاد باشم! آخر من چطوری تصمیم بگیرم شاد باشم، وقتی غمگین هستم؟ یا تصمیم بگیرم غمگین باشم، وقتی شاد هستم. این‌ها در اراده من نیست.»

شعری که فاضل نظری دوست دارد

در ادامه یکی از حاضران در جلسه از شعر موردعلاقه فاضل نظری پرسید و او گفت: «شـــعری که بیش از همه دوستش دارم در این مجموعه جدید است که آن را برای شما می‌خوانم.

اوقات تلخ و وضع خراب و هوا پس است
من تاب قهر یار ندارم بگو بس است
رعنا بُتی که آب و گل آفرینشش
از چشمه‌ای مبارک و خاکی مقدس است
ای جان بر لب آمده لب‌های دوست را
آرام‌تر ببوس که این غنچه نورس است
آشفته خاطرش مکن ای پیک و بازگرد
حتی مگو که نامه به خط فلان کس است
زندانی امیدم و می‌دانم این قفس
هر قدر هم بزرگ شود باز محبس است
لازم نبود نام خودت را بیاوری
فاضل! همین که شعر تو را بشنود بس است»

چرا فاضل نظری تخلص به کار می‌برد؟

شعر که تمام شد، نظری که در مصرع آخر اسم خودش را آورده بود، توضیح داد: «به من خرده می‌گیرند که چرا در شعرهای جدیدت تخلص به کار می‌بری. من در کتاب قبلی‌ام سه تخلص و در کتاب «نیست» هم یک تخلص دارم. می‌گویند تو دیگر خیلی کلاسیک شده‌ای و داری تخلص هم به کار می‌بری. مثل این است که به من بگویند چرا ریش‌هایت ســـفید می‌شود؟ آدم وقتی سنش بالا می‌رود گاهی اوقات باید خودش را در شعر صدا بزند. وقتی حافظ می‌گوید «حافظم در محفلی، دردی کشـــم در مجلسی» شما می‌گویید چرا تخلص کردی؟ نه. برای همین است که می‌گویم آرام آرام که سنم زیاد می‌شود. این‌هایی که از چهل سالگی گذشته‌اند؛ می‌دانند که دیگر تغییر اتفاق نمی‌افتد.»

اصرار فاضل نظری به نپرسیدن سؤال باعث شد تا جلسه به سمت خواندن شعر توســـط مخاطبان و خاطره‌گویی برود. دختری ۱۸ ساله شعری خواند و بعد از خواندن شعر، سؤالی را درباره چرایی انتشار شعرهای این شاعر پرسید و نظری در جواب گفت: «چیزی که من را به این وا می‌دارد که شعرم را منتشر کنم، مخاطبانم هستند. خداشاهد است که بخش زیادی از دلیل انتشار کتاب‌ها محبت مخاطبان و کســـانی است که شعر می‌خوانند. اگر می‌گویم ارزشمندترین جایزه‌ام را از دست شما گرفته‌ام، تعارف نمی‌کنم. برای من این جذاب است که می‌بینم این شعرها خوانده می‌شوند و به من انرژی می‌دهند که کتاب بعدی را چاپ کنم.»

خانمی بلندشد و خاطره‌ای گفت از اتفاقی که باعث ازدواج او با همسرش شده‌بود که حضور فاضل نظری هم در این اتفاق پررنگ بود و حاضران را به تشویق واداشت.

آخرین نفری که سؤال پرسید، دکتر مجتبی نوروزی از هم‌زبانان افغانستانی بود که سفری با فاضل نظری به افغانستان داشتند و خاطره‌ای از آن سفر تعریف کرد و فاضل نظری در ادامه صحبت‌های او گفت: «سفر به افغانستان خاطره خیلی خوبی برای من بود. افغانستان جای متفاوتی است از چیزی که ما فکر می‌کنیم. چند بار درباره افغانستان صحبت کردم و درباره این سفر صحبت کردم. گفته بودم اگر من اینجا در افغانستان آشنا دارم، در تهران غریب هستم. یعنی این میزان در افغانستان احساس آشنایی کردم و این میزان احساس زیستن در وطن کردم.»

جلسه به پایان رسید و با اینکه حدوداً ۳ ساعت بود که حاضران در سالن نشسته بودند اما باز می‌خواستند شعر بخوانند و حرف بزنند. قرار می‌شود همه به طبقه اول سینما آزادی و کتابفروشی جدید انتشارات سوره مهر بروند که هم صحبت کنند هم اگر کسی امضا برای کتاب جدید می‌خواهد، انجام بگیرد. صف طبقه اول بسیار طولانی اســـت و همه منتظرند تا امضا بگیرند اما در همان صف غزل‌های کتاب را می‌خوانند و زمزمه می‌کنند، غزل‌هایی که به گفته فاضل نظری هر کدام معنا و مفهومی را در خودش مستتر دارد و با همان معنا و مفهوم حال مخاطب را دگرگون می‌کند. دوباره همان بنر روبه‌روی سالن را می‌بینم که این جمله رویش نقش بسته: «اینجـــا رونمایی کتاب نیست». دقیقاً این مراسم رونمایی کتاب نبود. گپ و گفت شاعری معناگرا با مخاطبانش بود تا با هم از شعر بگویند و بشنوند. انگار که عشق برای او مفهومی اســـت که گره خـــورده با اشعارش تا با عشق و معنایی که در شعرش نهفته است، حرف‌هایش را بزند.

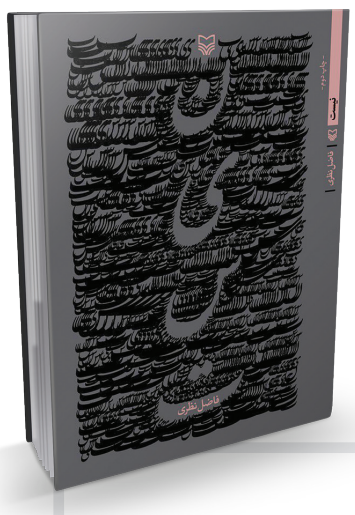

چرا فاضل نظری شاعر ملت است؟

سجاد سامانی
شاعر

در دورانی زندگی می‌کنیم که رسانه‌ها، افراد مؤثر و حتی سازوکارهای شبکه‌های اجتماعی غالباً بر جداسازی مردم از هم می‌دمند و چه نگون‌بارتـــر از آن، اینکه قطب‌های مختلف مردم را روبه‌روی هم قرار می‌دهند. در چنین اوضاعـــی، هنر می‌تواند یکی از بهترین منادیانی باشـــد که مردم را کنار همدیگر نگاه می‌دارد. هنر اصیل، با رجوع به فطرت پاک انســـانی و یادآوری اصولی همگانی که در خاطرهٔ انسان‌هاست، آن‌ها را حول ریسمان مشترک و معنایی واحد گردهم می‌آورد. نه اینکه هر برداشتی از هنر و هر هنرمندی این بار را برمی‌دارد؛ بلکه هنر به خودی خود این قابلیت را نیز داراست. با اینکه تندباد حوادث و منافع گروه‌های مختلف چنین اقتضا می‌کند که آحاد مردم مدام به هم به چشـــم دیگری بنگرند، هنر می‌تواند لحظاتی را بسازد که این دیگری‌ها به سرچشمهٔ مشترکشان بازگردند. این بازگشت و این حول یک ریسمان مشترک جمع شدن، شاید در ناخودآگاه، دلخواه خیلی از مردمانی باشد که از تنش‌های بیهوده، اخبار روزمره، دوقطبی‌ها و حتی غفلت‌های موقت خسته شده‌اند. اگر با این عینک به هنر و امر هنری نگاه کنیم، شاید این سؤال پیش بیاید که آیا منظور، غافل کردن مردم از وقایع جاری با ساخت آثار هنری نظیر فیلم‌های طنز، رمان‌های عامیانه و سریال‌های بازاری اســـت؟ حال آنکه راهی که از آن سخن می‌گوییم، بیداری فطرت انســـانی با تفکر دربارهٔ آفرینش، فلسفهٔ بودن او، عشق و مفاهیم والایی است که در انبوه روزمرگی و دغدغه‌های اقتصادی کمرنگ می‌شـــوند. هنرمند اگر نردبانی به سمت بالا بسازد و مردم را حول معناگرایی به سمت اصل خودشان سوق دهد، نه‌تنها باعث غفلت آن‌ها از امور واقعی نشـــده؛ بلکه ذهن آنان را در تعامل با این امور نظم و ســـازمان می‌دهد. این معنادهی از ریشه، به زندگی بشری، گوهری است که انسان امروز به دنبال آن می‌گردد و گاه آنقدر تشنهٔ آن است که به بیراهه‌هایی نیز رضایت می‌دهد. شعاری نیست بگوییم هنری که بر معناگرایی و بر برجسته‌سازی فطرت الهی انسان تأکید می‌ورزد، نیاز همین ما مردمی است که روزانه با سختی‌های به‌ظاهر غیرفلسفی همچون تورم، ترافیک و... روبه‌رو هستیم. مشکلاتی که انسان خالی شده از معنا را می‌تواند تا سر حد ناامیدی پیش ببرد. فاضل نظری به عقیدهٔ من، خصوصاً در کتاب‌های اخیر خود مسیری را با قوت طی می‌کند که ایدهٔ آن همین معناگرایی است. بسیاری از ما، از کتاب «گریه‌های امپراتور» با فاضل آشنا شده‌ایم. غزل‌های عاشـــقانه‌ای که عمدتاً متعلق به دوران نوجوانی او بود. کتابی که به کلی بازار کتاب شـــعر را دستخوش تحول کرد. همچنان بسیاری، بیشتر شیفتهٔ کتاب نخستین او هستند؛ چراکه نخستین مواجهه‌شان با فاضل نظری، این غزل‌های خاطره‌انگیز بوده. اکنون اما می‌خواهم توجه شما را به مسیری که او از نخستین کتاب، تا تازه‌ترین آن طی کرده جلب کنم. بی‌گمان ســـرودن غزل‌هایی در سیاق گریه‌های امپراتور، برای فاضلِ امروز، امری در دســـترس است؛ اما با دقت بیشتری درمی‌یابیم که او سال‌هاست به دنبال گوهر گران‌قیمت‌تری در ســـخن خویش اســـت که تجلی آن را در کتاب‌هایی همچون «ضد»، «کتاب»، «اکنون»، «وجود» و «نیست» بیشتر مشاهده می‌کنیم. فاضل بی‌آنکه از صنایع هنری بکاهد و وارد وادی تصنع شود، دست ما را می‌گیرد و به دنیای معنا، تفکر و تعمق می‌برد. این دعوت، دعوتی است که در ابیات مختلف خود را نشان می‌دهد و گویی لهجهٔ شـــعر فاضل نظری را حول معناگرایی و کشف معنای انسان بودن در دنیای امروز می‌سازد. به قولی گویی فاضل، به دنبال ساخت عارف قرن حاضر است که شاید در بسیاری از جلوه‌های ســـبک زندگی متفاوت با تصویری اســـت که از عارف کلاسیک ســـراغ داریم. او تلاش می‌کند به انسان امروز، بگوید که با کت و شلوار و ســـوار بر یک خودروی متوسط، با دغدغهٔ حقوق سر ماه نیز می‌توان به زندگی و رنج‌های آن نگاهی عارفانه داشـــت. آنجا که انســـان دیگری، خسته از بار مصائب زندگی شهری، با نگاهی غم‌بار میلهٔ مترو را گرفته است می‌توانی برایش بخوانی: «نخ به پای بادبادک‌های کم‌طاقت مبند/ زندگی را هرچه آســـان‌تر بگیری بهتر است» و چه شعری امروزی‌تر از چنین شعری؟

حرکـــت فاضل نظری حول محور معناگرایی و معنا دادن به زندگی انسان عصر حاضر، شعر او را بیش از پیش مردمی و همگانی کرده است. همزمان که با یک جست‌وجوی ساده می‌توان جملات زیادی از اساتید مختلف با سلیقه‌های مختلف در تمجید از قوت ادبی و هنری اشـــعار او یافت، بسیاری از ابیات او یقیناً بیش از هر شاعر دیگری در چند دههٔ اخیر، ورد زبان ملت شده است. همزمانی این دو بال، یعنی تمجید خواص و تحسین مردم، توانسته از او الگویی برای شاعران جوان‌تر نیز بسازد. نه اینکه این مسیر، تنها مسیر لازم برای هنرمند امروز یا شاعر امروز باشد؛ بلکه هنر و به طور خاص، شـــعر نیازمند نگاه‌های متنوع و گشودن پنجره‌های مختلفی است که هر شـــاعر برجسته‌ای به سهم خود، یکی از آن‌ها را گشوده؛ اما فاضل در گشودن پنجرهٔ معناگرایی به اتاق کوچک و به ظاهر تاریک انســـان امروزی، کم نگذاشته است. همهٔ این‌ها باعث می‌شود که بدون تردید بتوانیم بگوییم که فاضل نظری، توانســـته به خوبی، ســـال‌ها «شاعر ملت» باشـــد. چیزی که مردم ما در عرصه‌های مختلف به آن نیاز دارند.

سانتیمانتالیسم یا زبان زمانه عسرت

زهرا شمیرانی
پژوهشگر فلسفه

درگرامیداشت شعر و برای سپاسگزاری از اقبال مخاطبان بابت انتشار هشتمین کتاب شاعر ۴۵ ساله‌ای که ستاره بختش بیش از ۲۰ سال است در سپهر شعر فارسی می‌درخشد. شاعر جوانی که برخلاف بیشینه شعرای پارسی‌زبان در دوره حیات، فراوان قدر دیده و شگفتا که هم‌هنگام نزد اهل شعر، اهل سیاست و مردم محترم و نیک‌نام است. خواستاری پرشمار این مجموعه‌های شـــعر در زمانه ما، برای حکمرانان فرهنگ و هنر، آموختنی‌ها دارد. این یادداشت بنای نقد فنی شاعر را ندارد.

«اگر هنر نبود؛ حقیقت ما را می‌کشـــت.» ایـــن رأی نیچه بدان معناست که حقیقت انتزاعی و منطقی دارد ما را خفه می‌کند. هنر از این جهت که نمود امر محسوس است ما را از دنیای انتزاع نجات می‌دهد و اجازه نمی‌دهد یکسره در دنیای انتزاعی و به زبان دیگر، عقل معاش، نابود شویم. مفرّی برای نجات از عقل معاش که مبنا و اساس ابتذال عصر جدید است.

در زمانه حاکمیت تکنیک و تکنولوژی که غایت، تسخیر طبیعت و هویت هرچیز و فرموله کردن است، شعر تنها و تنها بنای اکتشاف دارد. بدون به‌هم‌ریختگی و تخریبی نسبت به نظام اشیا و آفریده‌ها. البته که تصرف نیز محتاج زبان و نامیدن اســـت. و روشن است که زبان شعر – این بلندمرتبگی– زبانی دیگر از زبان روزمره و معمول خواهد بود. از اینجا پلی باید زد به مبحث زبان دوگانه نزد قدما: زبان مفهوم و زبان اشارت. زبان مفهوم زبانی است که با آن جمله‌پردازی می‌شود و آن زبان علم و امور هر روزی است اما زبان اشارت زبان اجمال و فشردگی است. در اشاره آن ما با بی‌کرانگی و چگالی بالای مفاهیم روبه‌رو می‌شویم. استعاره و کنایه و سایر فنون شعری همه دستمایه همین اشاراتند که «العاقل یکفی به الاشاره.»

آنگاه که هیدگر در سرآغاز کار هنری می‌نویسد: «ماهیت زبان، شعر است.» مرادش زبان اشارت است که سرآغاز پیش آمدن حقیقت و سراسر راز است و آنجا که هولدرلین می‌نویسد: «آنچه می‌ماند، توسط شـــاعران بنا نهاده می‌شود.» بدان معناست که وقتی شاعر کلمه اساسی را می‌گوید، موجودیت موجود آنچنان که هست، با این نام، برای بار نخســـت بنا نهاده می‌شود. نامیدن هر چیز آنگونه که هســـت، پیش آمدن وجود در کلمه یا نام است. به همین جهت شاعر، بنیانگذار است. و شاید از همین رو باشد که در الهیات ادیان ابراهیمی کلمه محترم است و کلمة الله هی العلیا.

پاسخ هولدرلین به پرســـش «شاعران در زمانه عسرت به چه کار می‌آیند؟» که خود طرح کرده این اســـت که اساس هستی مردم را شـــاعران می‌گذارند و بشر شاعرانه در این زمین سکنی می‌گزیند و به ســـر می‌برد. با این بیان اما هولدرلین نخواســـته همه را شاعر بنمایاند، بلکه منظور این اســـت که اگر شـــعر و شاعر نبود؛ ذات و ماهیت بشـــر دیگرگون بود. به بیان درســـت‌تر، شعر نیاز مردم زمانه اســـت و نه وابسته و معلول وجود شاعر. شاعر بر آن حیثیت که شاعر اســـت شبان حقیقت و داشتار و نیوشای حقیقت است. شاعر نیروی محادثه و هم‌زبانی و هم‌داستانی مردم است؛ چراکه امکان هم‌داســـتان شدن پراکندگان، روح زبان است. هم‌داستانی نوعی حضور مشـــترک است اما علم و منطق و متافیزیک هیچ‌یک مستلزم هم‌داستانی و هم‌زبانی به معنای زبان اشارت نیست. زبان آنچنان که مراد هیدگر و هولدرلین و نیچه است ابزار تفهیم و تفاهم نیست؛ چراکه در بالا زبان مفهوم را که از قضا ابزار تصرف و سلطه است، توصیف کردیم. زبان به‌مثابه خانه وجود، زبان شعر است و زبان اصیل زبان شاعر است.

پایان این نوشتار را جمله‌ای از استاد داوری اردکانی برگزیدم که روح این یادداشت برگرفته از کتاب «شاعران در زمانه عسرت» او هست: «در دریایی که ما هستیم شاعران امروز شاید تنها می‌توانند ما را به این معنی آگاه کنند که کشـــتی ما شکسته است، که اگر بتوانیم از این خانه سست‌بنیان به در شویم؛ اما این کافی نیست. ما شاعرانی می‌خواهیم که دروازه وطن جدید همان وطن مألوف و دیار آشنا را به روی ما بگشایند. ما باید منتظر بمانیم و یاد بگیریم که منتظر بمانیم.»

دوشنبه ۱۳ اسفند ۱۴۰۳
شماره ۴۳۶۸
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE